

توفان

ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره
مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران

سال سوم شماره ۴۶ - آبان ۱۳۷۶

برخورد به امپریالیسم محکی برای داوری

در نشریات مدعی "چپ" هر چه بیشتر می‌گردید کمتر با واژه امپریالیسم روبرو می‌شوید. دشمنی این "چپ" با مارکسیسم لنینیسم به جایی رسیده است که ترجیح می‌دهد که هر جا پای لنین به میان می‌آید از واقعیت صرف‌نظر کند و مردم را فریب دهد و مانع شود که مردم دشمن خود را بشناسند. این عده که در پی فریب مردم‌اند مدام از علاقه خود به مردم، توده‌ها، دموکراسی، دگراندیشی، تعدد احزاب، لیبرالیسم و... دم می‌زنند تا اکاذیب خود را در بسته‌بندیهای مردم پسند به فروش برسانند. آن نیروی سیاسی که بر چشم مردم خاک می‌پاشد تا دشمن خود را نشناسند و نتیجتاً نتوانند خود را برای مبارزه با آن بسیج کنند هرگز دلش برای توده‌های مردم نسوخته است. آنها راه را برای همکاری با امپریالیستها و دشمنان خلقهای جهان باز می‌گذارند و امید دارند که امپریالیستها دست نوازشی به سرشان بکشند و آنها را به منزله "بچه‌های خوب و دموکرات" ترغیب و تشویق کنند. آنکس که از تجربه تاریخ و واقعیات روز نمی‌آموزد و نمی‌خواهد بیاموزد، فقط عوامفریب است. برخی کار را تا آنجا پیش می‌برند که واژه امپریالیسم را ساخته و پرداخته لنینیستها دانسته و آنرا کمونیستی می‌دانند و باین منظور چون خودشان کمونیست نیستند و میخواهند نقاب "چپهای دموکرات" عوامفریب را به چهره بزنند، همه را از بکاربرد این واژه بر حذر می‌دارند.

استفاده از واژه امپریالیسم مختص به کمونیستها نیست نقل قولهای زیر که از منابع تاریخی بورژوازی که ضدیتش با کمونیسم آشکار است، گرفته شده نشان می‌دهد که آنها نیز مجبورند که بر وجود امپریالیسم صحه بگذارند. آنها نشان می‌دهند که این واژه حتی ادامه در صفحه ۵

اشتباه یا خبیانت

صمیمی باز تلاش خواهد کرد، اشتباهات خود را جمع‌بندی نموده و از آن آموخته و می‌رود تا مجدداً راه بدون اشتباهی را برای رسیدن به سر منزل مقصود طی کند. چه بسا که مجدداً در این راه خیر دچار اشتباه گردد. ولی مبارزه‌اش را تعمیق می‌دهد و از تکرار اشتباهات یکسان دوری می‌جوید.

حال دزدی را نیز در نظر بگیرید که برای رسیدن به یک هدف غیر انسانی و راهزنی و قتل نفس و قاچاق مواد مخدر و... اهدافی را مقابل خود قرار می‌دهد، برنامه ریزی می‌کند، در پی شریک فاسد می‌گردد تا جیب خود را پر کند و در راه رسیدن به هدف از هیچ مکر و حیله و جنایتی روگردان نیست، شکنجه می‌دهد، تجاوز می‌کند، زندانی می‌نماید و آخر سر هم قربانی سرکش و اسیر معترض خود را می‌کشد. این فرد نیز می‌تواند در موقع ارتکاب جرم دچار اشتباه شود و قادر نشود که شکار خود را به قتل برساند. در اینجا ما با دو اشتباه در کار روبرو هستیم. هر دوی آنها نیز می‌توانند به خود انتقاد کنند و راه سابق خود را برای رسیدن به اهداف خود و این بار با نقاب انتقاد از خود ادامه دهند. ما در حقیقت با دو نوع اشتباه که ماهیتاً از ادامه در صفحه ۲

معروف است که انسان جایز الخطاست. در عین حال می‌دانیم که هرکس کار کند دچار اشتباه می‌گردد. آنکس که کار نمی‌کند "اشتباه" هم نمی‌کند. ما کمونیستها دختران معصوم به پیری رسیده نیستیم و نمی‌خواهیم باشیم و در راه مبارزه‌ای که می‌کنیم از انجام خطا مصون نخواهیم بود. ما تلاشگریم و از سرشت ویژه برش یافته‌ایم و هیچ اشتباهی قادر نیست ما را از راه درستی که می‌رویم باز دارد و از سرزنش و اتهام دشمنان بهراساند.

ولی اشتباه داریم تا اشتباه. فردی را تصور کنید که برای خوشبختی همنوعش مبارزه می‌کند و برای آزادی و رهایی انسان از جان مال خود می‌گذرد و زندگی خود و خانواده‌اش را در این راه قربانی می‌کند و از کار خستگی ناپذیر باز نمی‌ایستد زیرا که انگیزه وی خدمت به خلق است. وی برای رسیدن به این اهداف انسانی وظایفی را در مقابل خود قرار می‌دهد و برای انجام و حل یکایک آنها تلاش می‌کند. چه بسا در تعیین نوع این وظایف و یا راه انجام آنها دچار اشتباه گردد و به نتایج معکوس برسد و به کار خود ضرر زده تحقق آنرا مدت‌ها به تاخیر اندازد. این امر مستبعد نیست، هر کس کار می‌کند، از اشتباه مصون نیست. این فرد

به عقل رجوع کنیم نه به انبان اتهام

وی یار بود، توبه‌اش پذیرفته، و گرنه در شمار آن بیست میلیونی در می‌آمد که در متن تصفیه‌های استالینی از قلم آمار جمعیت افتادند. (تکیه از "توفان" نقل از کیهان لندنی شماره ۶۷۲ مورخ ۱۳ شهریور ۱۳۷۶).

نویسنده‌ای در یکی دیگر از نشریات خارج از کشور تحت عنوان "افسانه خدعه‌آمیز" تهاجم فرهنگی غرب" در اتهام به استالین می‌آورد: "استالین بی‌خداست و در اندیشه‌ی پرداخت یک "جامعه بی‌طبقات و مرفه و حتی معنوی" ... می‌بینیم که همه ظاهراً در راه تعالی "مردم" گام برمی‌دارند... و برای تحقق همین سربلندی است که آن یک، ظرف کمتر از بیست سال، ۲۰ میلیون انسان را "بجرم" پای‌بندی به نظام طبقاتی سر به نیست می‌کند." (نشریه نیمروز مورخ شهریور ماه ۱۳۷۶).

ولی حقیقت کدام است و چرا مردم شوروی استالین کبیر را علیرغم اتهامات اربابان کیهان لندنی که خود چیزی نیستند، می‌پرستیدند و می‌پرستند و در هر تظاهرات و نمایشی با عکس وی ظاهر می‌گردند؟ آیا مردم شوروی در اشتباه بسر می‌برند و از قتل عام بیست میلیون مردم شوروی توسط استالین بی‌خبرند؟ مگر ادامه در صفحه ۴

در قاموس امپریالیستها و نوکرانشان جان انسانها ارزشی ندارد. آنها حاضرند برای اثبات دروغهایشان از جان مردم نیز مایه بگذارند. یکی از این نمونه‌ها، کار مزدوران قلمبده‌ای است که برای خوش آمد اربابشان و دریافت مزد بیشتر هر روز و هر شب به رقم "جنایات استالین" می‌افزایند. برای آنها چه ارزشی دارد که از بیست نفر یا بیست میلیون نفر صحبت کنند. آنجا که پای اتهام مطرح است از روش گوبلز وزیر تبلیغات نازی سود می‌جویند که می‌گفت دروغ هر چه بزرگتر امکان باورش بیشتر. ما با یکی از این نمونه‌ها در کیهان اشرف پهلوی خواهر بلدکاره شاه در لندن روبرو هستیم. البته این نویسنده لندنی اولین کسی نیست که به این دروغها دامن می‌زند، سرا پای نشریات بدون سانسور بورژوازی مملو از این اکاذیب است. ولی ستونهای محدود "توفان" اجازه نمی‌دهد که ما بخش بسیاری از این نقل‌قولها را یاد کنیم. لذا فقط بذکر دو نمونه بسنده می‌کنیم. حال به نقل قول توجه کنید.

"ممکن نبود هنرمندی قلم بر کاغذ، قلم‌مو بر بوم یا انگشت بر شصتی بیان بگذارد و آن هیولای فرهنگی پاسدار "رنالیسم سوسیالیستی" را در برابر نبیند. هر کس که، به هر سببی، خلاف رای "پاپ فرهنگی" اثری می‌آفرید، ناگزیر می‌شد طلب استغفار کند و اگر بخت با

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

اشتباه یا...

ریشه متفاوتند و روبرو هستیم. و بهمین جهت نیز نمی‌توانیم نمای ظاهری بیان انتقاد از خود را فقط چون بر زبان جاری شده از یک قماش تلقی کنیم. اگر اولی از اشتباه خود برای ارتقاء مبارزه سود می‌جوید دومی از آموزش آن برای غارت مردم بهره خواهد جست و مواظب خواهد بود با تکرار اشتباه قبلی سرش بیشتر کلاه نرود.

خلق ویتنام برای اخراج تجاوزکاران آمریکائی به سرزمینش به پیکار دست زد و در این پیکار نیز با اشتباهاتی روبرو شد که آنرا تصحیح کرد. لیکن امپریالیسم متجاوز آمریکا نیز در این جنایت تجاوزکارانه به اشتباه دچار آمد. ما نمی‌توانیم و مجاز نیستیم هر دو این اشتباهات را یکسان ارزش نهمیم. بنظر ما توبه امپریالیسم آمریکا مرگ است زیرا از ماهیت وی نتیجه می‌شود. دانشمندی که در پی یافتن داروئی برای نجات جان انسانهاست می‌تواند در اثر اشتباهی مرگ انسانی را موجب گردد، حال آنکه دانشمند دیگری که در پی کشف و تولید سلاحهای میکروبی برای هلاکت بشریت است نیز می‌تواند دچار اشتباه گردد، ما حق نداریم ماهیت این دو اشتباه را که برای اهداف گوناگون و نیل به آن اهداف صورت می‌گیرند یکسان تلقی کنیم. اشتباه یکی قابل برگشت، قابل اصلاح، منطبق بر پیشرفت اجتماعی، و آینده‌نگرانه است و اشتباه دیگری ارتجاعی، عقبگرا، سودجویانه و ردیالانه است.

مسلماً انقلابیون و کمونیستها نیز در مبارزه خود دچار اشتباه می‌شوند ولی کدام عقل سلیم است که اشتباه آنها را با اشتباه امپریالیستها و آدمخواران در یک کفه ترازو بگذارد و بسنجد.

حال که با این مقدمه آشنا شدیم به تلاشهایی توجه کنید که در پی آن است که بدون توجه به ماهیت اشتباه و صرفاً چسبیدن به ظاهر کلمات هر خیانتی را اشتباه جلوه دهد. شکل استدلال جالب است. مدعی می‌گوید چون کمونیستها اشتباه کرده‌اند (بگذریم که مدعی خودش کمونیست نیست - توفان) و حال به اشتباه خود پی برده و حق انتقاد از خود را می‌پذیرند پس خاندان پهلوی هم جایز الخطا بوده باید حق انتقاد از خود و پذیرش اشتباه از جانب آنها را نیز بپذیریم. حال به عین نگارشات این عده از انبناهای متفاوت توجه کنید:

"چنین تغییر و تحولی به طور محسوس تر در میان سلطنت طلبها هم اکنون مشاهده می‌شود. از درون شاه‌اللهی‌ها، گرایش مشروطه طلب با پلاتفرم دموکراتیک پا به عرصه حیات گذاشته و فعالیت خود را آغاز کرده است.

بارها گفته و نوشته‌ایم که خواست و آرزوی ما این

نیست که جریان‌ها و نیروهای سیاسی فوق‌الذکر همچنان در نظام فکری استبدادی و توتالیتر باقی بمانند." (تکیه از "توفان" نقل از نشریه "راه آزادی" شماره ۳۸ مشارکت در بحث مسأله آلترا تئو).

"پس مشکل ما با نیروهای سیاسی و شخصیت‌های شناخته شده سیاسی است که دیروز با توسل به قهر و کودتا و استقرار یک رژیم پلیسی، قانون اساسی مشروطیت و ارکان آن را از میان بردند و امروز مشروطه خواه شده‌اند. دیروز مدافع سلطنت مطلقه و حکومت فردی شاه بودند و تفکر استبدادی داشتند، امروز خواستار برقراری دموکراسی و حاکمیت ملت هستند. من قصد آن ندارم با حرکت از سوابق ذهنی و بدگمانی پایه‌دار، صداقت همه "مشروطه خواهان بعد از انقلاب بهمین" را مانند برخی از صاحب نظران، صرفاً به حساب مانور سیاسی و فریب مردم بگذارم. زیرا اصولاً بر این باورم، همان تجربه‌ای که بر ما گذشته، بر بسیاری از مشروطه کشان دیروزی نیز گذشته است. اگر تحول از تفکر استبدادی و درک لنینی از آزادی به یک سیستم فکری بنیاداً دموکراتیک را برای خودمان امری شدنی و تغییری صادقانه‌ای صورت پذیرد، زیرا اساساً به خاطر آرمان آزادی و دموکراسی که در سر می‌پرورانیم، آرزومندم همه نیروهای اپوزیسیون جمهوری اسلامی، مستقل از سلیقه‌ای که برای شکل نظام سیاسی آینده ایران دارند، واقعاً با صمیمیت و از روی ایمان به مقوله هائی چون آزادی، دموکراسی و حقوق بشر، معتقد و متعهد باشند و برای تحقق آن‌ها برزمند." (تکیه از "توفان") (ماهنامه راه آزادی شماره ۳۵-۳۴ در باره مناسبات ما با سلطنت طلب‌ها).

همان نشریه در جای دیگر می‌آورد:

"من بارها گفته‌ام و نوشته‌ام و الان نیز تکرار می‌کنم و بر آن پای می‌فشارم که هر جریان سیاسی، چه چپ و چه راست، که در گذشته تفکر و عملکرد استبدادی داشته‌اند، می‌باید برای نشان دادن صداقت خود در تعهد به آزادی و دموکراسی، قبل از هر چیز نسبت به این گذشته و تفکر و عملکرد خود موضع بگیرد و شجاعانه آن را مورد نقد قرار دهد و آشکارا با آن مرزبندی کند...

مشروطه خواهان بعد از انقلاب برای اینکه مخاطب برابر حقوق سایر نیروها باشند و شرایط واقعی همکاری و ائتلاف سیاسی رافراهم سازند، به باور من راهی جز پاسخ روشن به این سئوالات و برخورد انتقادی به گذشته ندارند. و اگر چنین کنند، در آن صورت، شهروند شاهدزاده رضا پهلوی، همراه با سایر مشروطه خواهان هوادار وی می‌تواند با حقوق برابر با سایر نیروهای سیاسی، تمام استعداد و اعتبار اجتماعی خود را در راه آزادی و دموکراسی و حاکمیت مردم، به

کار اندازد. (ماهنامه "راه آزادی" شماره ۴۱ خرداد و تیر ۱۳۷۳ صفحه ۱۷ تحت عنوان "تأملاتی در باره سیاست‌های ائتلافی").

در این نقل قول‌ها می‌توان با صراحت دید که نویسنده واقعاً از گذشته دور خود متاسف و از مارکسیسم لنینیسم بریده است و امروزه برای خود وظیفه‌ای جز مبارزه با کمونیستها و تجمع اپورتونیستها نمی‌شناسد. انتقاد از خود وی حقیقتاً واقعی است چون عمل فعلی وی نشان می‌دهد که به قهقراء بازگشته است و در مقابل دودمان پهلوی سجده می‌کند. برای وی خیانت خاندان پهلوی گویا یک اشتباه لپی بوده است که آنها را با تفکر توتالیترایستی و استبدادی بر جامعه ایران حاکم کرده است و لذا دست به دعا شده که آنها از تعلق خاطر به شکل حکومت گذشته خود دست بردارند و بر سر عقل بیایند. ولی از صمیمیت یکی در توبه از گذشته خود، چرا باید به نتیجه صمیمیت دیگری از ادعای پشیمانی از گذشته خود رسید. اگر توبه یکی صحتش را در دشمنی بی‌حد و حصرش با کمونیسم و مارکسیسم لنینیسم به اثبات می‌رساند و این در عمل وی چون روز روشن است، دشمنی دیگری با مارکسیسم لنینیسم هرگز نشان پشیمانی وی نیست. تجربه‌ای نیز در کار نیست تا توبه‌های گرگ‌زاده را بپذیریم.

آقای میرفطروس، یکی از همین هواداران انتقاد از خود نوک زبانی، نیز ظاهراً بعثت سوءتفاهمی که اظهار نظرات ایشان موجب شده است تا ایشان را به شاهپرستی متهم کنند، به دفاع از خود پرداخته و تا جایی پیش رفته‌اند که عمال گذشته رژیم را سخنگوی خود دانسته که از زبان قلب ایشان صحبت می‌کنند و می‌فرمایند:

"در مورد "گذشتن من از کنار استبداد و اختناق رژیم شاه" خیلی متاسفم که حرف‌هایم باعث این سوء تفاهم شده است. می‌دانید که ادبیات سیاسی ۵۰-۶۰ ساله اخیر ما، سرشار از فحش و دشنام و ناسزا به رضا شاه و محمد رضا شاه است. از این گذشته وقتی "صاحب‌عله" (یعنی آقای رضا شاه) فروتنانه می‌گوید که: "من، دانشجوی منتقد تاریخ معاصر ایران هستم" و یا دولتمردانی - مثل آقای داریوش همایون - با صراحت و شجاعت و صمیمیت از استبداد و اشتباهات رژیم گذشته حرف می‌زنند، دیگر چه ضرورتی به تکرار مکررات است؟ "جانا! سخن از زبان ما می‌گویی". (نقل از مصاحبه آقای میرفطروس با نشریه کاوه شماره ۸۳ سال ۱۳۷۵).

و یا در جای دیگر در همان شماره: "...اینکه بعضی از رهبران سیاسی و روشنفکران ما هنوز در "کریلای ۲۸ مرداد" سینه می‌زنند، ظاهراً نه از تاریخ گذشته ادامه در صفحه مقابل

اشتباه یا...

میهن مان و نه از تاریخ سیاسی ملت‌های آزاد شده جهان، چیزی نیاموخته‌اند. "اریک اشناک" (یکی از رهبران حزب سوسیالیست شیلی در زمان آنده که پس از سال‌ها تبعید، به شیلی بازگشته) می‌گوید: "حزب من در حوادثی که منجر به کودتای نظامی "پینوشه" شد و ما از آن آسیب فراوان دیدیم، از بازیگران اصلی بود و از این بابت، پوزش و توبه‌ای به میهن خود بدهکاریم... ایکاش رهبران سیاسی و روشنفکران تبعیدی ما، کمی از روشنفکران و رهبران تبعیدی شیلی یا اسپانیایی یاد بگیرند! (نقل از همان سند).

البته از این قبیل رهبران تبعیدی که مرتب راهی ایرانند و حتی بعضی از آنها ایران نرفته بویغ نوکری آخوندها را بویژه پس از روی کار آمدن آقای خاتمی به گردن گرفته‌اند در ایران نیز وجود دارند و لازم نیست آقای میرفطروس برای توجیه خیانت و تسلیم طلبی راه دور و دراز شیلی را برای شاهد مثال آوردن انتخاب کنند که جلاذ خلق شیلی قصابی بنام پینوشه هنوز برسرکار است و اهرمهای قدرت را در دست دارد. ایشان خوب است اریک اشناک را با دکتر بقائی و نه با دکتر فاطمی قیاس کند. خلق ایران هر دوی آنها را داشته است.

برخی از دست‌اندرکاران و پاسداران نظام دست‌نشانده و استبدادی گذشته که آقای میرفطروس آنها را خاضعانه دولتمردان خطاب می‌کند، حال بمنزله طلبکار به میدان آمده و می‌نویسد:

"مخالفت با تحریم اقتصادی جمهوری اسلامی سلاحی در دست کسانی شده است که مبارزه مسالمت آمیز و تحول دموکراتیک را بر سر هر کس می‌کوبند که می‌گوید سیاست امروز ایران را با عقده ۲۸ مرداد نمیتوان توضیح داد" (نقل از مقاله آقای داریوش همایون در نشریه نیمروز شماره ۳۷۲ مورخ ۸ تیرماه ۱۳۷۵).

و یا:

"اصلاً سراسر ایران جای محدودی است، به کوچکی یک آدم. کربلانیان ۲۸ مردادی تا پایان جهان و هر چند بار، می‌باید انتقام آن را بگیرند." (نقل از مقاله آقای داریوش همایون در نشریه نیمروز شماره ۴۱۹ مورخ جمعه ۱۶ خرداد ماه ۱۳۷۶).

"امروز ما هنوز با بازمانده‌های اندیشه‌هایی سروکار داریم که همه تاریخ ایران را در ۲۸ مرداد سنگ شده می‌پندارند یا خود را دارای تقدسی میدانند که گویا همشینی با مشروطه خواهان دامانش را لکه دار خواهد کرد." (نقل از مصاحبه آقای داریوش همایون با نشریه نیمروز شماره ۴۲۵ مورخ جمعه ۲۷ تیرماه ۱۳۷۶).

همین روش برخورد "دموکراتیک" نسبت به دشمنان و

خسونت نسبت به دوستان مردم موجب شده است که گرگ‌زاده را که فقط دریدن بلد است وادارد تا طلبکارانه بمیدان آمده و خزعلات زیر را بیان کند:

"من از ته دل اطمینان دارم که روزی که چندان هم دور نیست به وطن باز خواهیم گشت. بازگشت من به هیچ وجه موکول به این نیست که هموطنانم خواستار استقرار یک رژیم پادشاهی مشروطه شوند. برای من مهم این است که بتوانم در راه نجات ایران و سربلندی و سعادت مردم ایران تکلیف خود را ادا کنم. برای رسیدن به چنین هدفهایی من همیشه آماده بوده‌ام تا با همه نیروهای سیاسی و احزابی که در همین راستا گام برمی‌دارند باب گفتگو و تبادل نظر و همکاری را باز کنم... امروز هموطنانم بیشتر از همیشه متوجه خدمات تاریخی رضاشاه و محمد رضاشاه به ایران و مردم ایران شده‌اند. متوجه شده‌اند که در مقایسه با انقلاب سرخ (منظورش ارتجاع سیاه است که مودیانہ آنرا به حساب سرخ می‌گذارد، حقیقتاً از آن پدر خائنی چنین پسر فریبکاری باید- توفان) اسلامی، انقلاب سفیدی که محمد رضا شاه مبتکرش بود تا چه حد در پیشرفت مملکت... موثر بود. البته هیچ رهبری، هیچ انسانی بی‌خطا نیست. پدر من هم از این قاعده مستثنی نبود" (نقل از مصاحبه مدعی بی‌تاج و تخت پادشاهی ایران با نشریه هلندی "تلگراف" در دیماه ۱۳۷۳).

هرگز این همه دروغ و دغل و کلاشی را در یک جا در کنار هم دیده‌اید که با این وقاحت به تعریف تاریخ ایران بپردازند؟ یکی مدعی است که رضا پهلوی از خود انتقاد کرده و از مردم ایران هم طلبکار است و این نشانه فروتنی این گرگ‌زاده است، دیگری که خودش وزارت اطلاعات و رهبری حزب‌الله رستاخیز را داشته با بیشرمی طلبکار از کار در آمده که چرا عده‌ای به کودتای خائنانه ۲۸ مرداد که بدست آمریکایی‌ها صورت گرفته و عروسک پهلوی را بر سر کار آورد، اشاره می‌کنند و از آن یک کربلای حسینی ساخته‌اند و آن برایشان عقده شده است. معلوم نیست که چرا مردم ایران باید برای خاطر مشتی مفت خور و خائن تاریخ خود را فراموش کنند. گرگ‌زاده که ادعای شاگردی دارد ولی حاضر نیست تاریخ ایران و تاریخ خیانت‌های نیاکانش را بخواند، مدعی است که پدرش نیز از قاعده اشتباهکاران مستثنی نبوده است و باید اجداد وی را نیز هم‌مدیف سایر اشتباهکاران قرار داد و با چشم اغماض بر آنها نگریست و حتماً منظورش این است که پدرش در ایران کم کشت و کم غارت کرد؟ یکی دیگر حق پذیرش اشتباه را برای گرگ‌زاده و همه عمال رژیم آدمخوار و فاسد گذشته می‌پذیرد گویا زیاده از حد به مایخولیای دموکراسی دچار شده است. مضحک اینکه یکی حتی پیشنهاد می‌کند که گرگ‌زاده با حقوق

برابر با سایر نیروهای سیاسی، تمام استعداد و اعتبار اجتماعی خود را در راه آزادی و دموکراسی و حاکمیت مردم، به کار اندازد! باید از ایشان پرسید کدام اعتبار اجتماعی؟ هر کس با این خانواده آلوده به نحوی از انحاء در همکاری قرار گیرد تا ابد بد نام بی‌آبرو می‌گردد. آن "اعتبار اجتماعی" ارزانی شما باشد.

البته این مارگیرهای نظریه‌پرداز جدید در پی آنند که پای این گرگ‌زاده را نیز به بازی دموکراسی خودشان باز کنند و در کلاس تفاهم مشترکی که گذارده‌اند با یکدیگر تمرین دموکراسی نمایند. گرگ و گوسفند در کنار هم بنشینند، از اشتباهات خود سخن گویند، گل بگویند و گل بشنوند، نسبت بیکدیگر تفاهم پیدا کنند و بتوانند و یاد بگیرند به حرف یکدیگر گوش دهند. از این گذشته چون سلطنت‌طلبان اقلیت کوچکی هستند بر مردم ایران است که حقوق اقلیت را به رسمیت بشناسد زیرا یک نفری در جایی گفته است که درجه دموکراسی را از روی حجم حقوق اقلیت می‌سنجند! مردم ایران می‌دانند که خاندان منفور پهلوی در طی سالهای طولانی از کور و کچل آنها گرفته تا زلفعلی‌هایشان به غارت اموال عمومی مشغول بوده‌اند. صادق هدایت نویسنده ارزنده ایرانی رضاخان قلدر و دزد سیری‌ناپذیر را که به راهزنی و دزدی اموال مردم مشغول بود به "دوالیا" تشبیه کرد که صورت اموال غارت شده وی از صفحات نشریه "توفان" بیشتر است که ما اگر فرصتی دست داد آنرا در موقع مقتضی چاپ خواهیم کرد. غارت اموال مردم توسط تمام شاپورها و شاهزاده خانمها تا آستانه انقلاب لحظه‌ای قطع نشد که مقدار آن سر به میلیاردها دلار می‌زند. مطبوعات اروپا ثروت شاه را در آستانه انقلاب ۴۰ میلیارد دلار تخمین زدند که بصورت اموال غیر منقول و منقول در بانکهای سوئیس موجود است. این ثروت بی‌کران در دست مشتی وطن فروش و نوکر اجنبی قرار داشت. نوکران آنها نیز از غارت اموال مردم بی‌نیاز نبودند و تا می‌توانستند بار خود را بستند. صورت پولهایی که از طریق بانکهای ایران در آستانه انقلاب در رابطه با فراریان سلطنت طلب منتشر شد هنوز موجود است و آنوقت اگر کسی بخواهد با این کارنامه ننگین به خود انتقاد کند ولی حاضر نباشد خیانت‌های گذشته را محکوم کرده و ثروتی را که دزدیده است به مردم ایران باز پس گرداند، تا چه حد انتقادش ارزش دارد و تا چه حد مردم باید به ادعاهایش باور کنند. شرط هر انتقادی عودت ثروت مردم است. آنها نه تنها این کار را نمی‌کنند، بلکه برعکس در تمام دادگاههای جهان در پی ضبط "اموال مصادره شده خود" هستند. آنوقت عده‌ای پیدا می‌شوند که این ادامه در صفحه ۴

اشتباه یا...

وقاحت را عین فروتنی جلوه می دهند و از اعتبار و فروتنی این گرگ زاده ها دم می زنند. برای انتقادهای بی پشتوانه و صدور چکهای بی محلشان بیانه های دفاعی صادر می کنند و به مردم توصیه می کنند که حرفهای این گرگها را، توبه آنها را بپذیرند. اگر بر فرض محال این دودمان کثیف و دزد به خود انتقاد نیز کرد و ثروت مردم را پس داد و تازه آنوقت مانند میلیونها مهاجر بی پول ایرانی حاضر به کار شخصی و تلاش معاش شد، آنگاه برخورد ما به آنها برخورد به مهاجرین ایرانی معمولی خواهد بود که حق ویژه ای نسبت به دیگران ندارند و تازه باید در عمل نشان دهند که شایستگی پیوستن به سازمانهای سیاسی را برای نجات وطنشان دارند. ولی این آسمان ریسمانها را از این جهت می بافند که برخی روشنفکران ساده لوح را فریب دهند. آنها مار خورده افعی شده هائی هستند که با زهر هیچ انتقاد از خودی نمی میرند. اگر بار دیگر در ایران یک انقلاب مردمی صورت گیرد باید این عده را به پای میز محاکمه آورد تا حساب پس دهند. این بار باید آنها را در دادگاه خلق محاکمه کرد. عوامفریبی در مهاجرت نیز به صورت بلند معاصی کبیره آنها افزوده می شود. ایفای نقش اپوزیسیون در مقابل جمهوری اسلامی ذره ای از درجه خیانتی که آنها به ملت ایران کرده اند نمی کاهد، همانطور که انقلاب بعدی ایران آخوندهای فراری اپوزیسیون را نخواهد بخشود. حتی اگر هزاران بار از خود انتقاد کنند و نامش را تقیه بگذارند. شیشه عمر دودمان ننگین پهلوی به سنگ خورده، آنها که در این عفونت شنا می کنند، اعتبارشان در حد زباله دانی تاریخ است. باشد که آب دموکراتهای ضد کمونیست با ضد کمونیستهای دموکرات شده در یک جوی جاری شود تا خیال همه راحت شود.

به عقل...

بیست میلیون نفر انسان رقم کمی است که بشود آنها را پنهان کرد؟ مگر این بیست میلیون، نباید حداقل شصت میلیون خویشاوند داشته باشند؟ پس چرا ملت شوروی "فراموشکار" شده است؟ پس چرا مردم ایران جنایات چند ده هزار نفری خاندان پهلوی را فراموش نمی کنند و جنایات چند صد هزار نفری آخوندها را نیز فراموش نخواهند کرد؟ حقیقتاً چه سری در کار است و چه معامی ناگشوده مانده است؟ و یا شاید اینکه تبلیغات گوش خراش و چندش آور امپریالیستها و جیره و مواجب گران آنها هنوز باندازه کافی از برائی و دروغبار کنی برخوردار نیست؟

ما نه به اسناد حزب کمونیست استالینی شوروی دست داریم و نه به منابع جاسوسی امپریالیستی، ما نه

همدست رویزیونیستها هستیم که هر روز برای توجیه گذار شوروی به سرمایه داری واقعاً موجود، سندی جعلی علیه استالین منتشر کنند و نه همدست بورژواها و دشمنان سوسیالیسم که با نشر اکاذیب کینه حیوانی و خبیث طینت طبقاتی شان را با حمله به استالین به نمایش بگذارند، ولی ما کمونیستیم، ما صابون جعلیات و دروغهای امپریالیستها و نوکرانشان را از زمان مارکس به تنمان حس کرده ایم، همانطور که به تن همه انقلابیون تاریخ جهان، صابون متعفن ارتجاع سیاه خورده است. ما با خرد خود می اندیشیم، ما تلاشگریم و تلاش می کنیم از لابلای کوهی از لجن و اتهام با روش علمی واقعیات را یافته و جعلیات دشمنان را بر ملا کنیم. ما عقل سلیم را به داوری می خوانیم.

قدری به آمار مراجعه کنیم و حساب سرانگشتی بنمائیم تا تصویری از این ادعای رویزیونیستها و امپریالیستها بدست ما بیاید. خروشچف بود که برای نابودی سوسیالیسم با حمله به استالین شروع کرد و با افتراء و کینه ورزی مدعی شد که استالین با تبر زندگی می کرد. همین شیوه تبلیغ را جانشینان خروشچف و همه رویزیونیستها تا امروز ادامه داده و این وسیله تبلیغاتی را به دست امپریالیستها دادند که هر روز و هر شب در رسانه های گروهی خود جار بزنند، رساله های دکترا تهیه کنند، فیلم سازند و کتاب بنویسند تا سوسیالیسم را بد نام کنند و از چهره استالین سیمای یک دیو را ترسیم نمایند.

در جنگ جهانی اول که از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ طول کشید، ۶۵ میلیون سرباز شرکت داشتند. این ۶۵ میلیون در طی چهار سال، بی وقفه به کشتار یکدیگر مشغول شدند و حتی برای قتل عام حریف به گاز سمی متوسل گشتند و سر انجام پس از هشت سال که ملل اروپا با ارتشهای منظم به جان هم افتادند "تنها" قادر شدند ۸/۵ میلیون نفر را قربانی مطامع آزمندانه خود کنند. این جنگ فجیع امپریالیستی ۲۱ میلیون مجروح از خود به جای گذارد. ولی هیچ بورژوائی حاضر نیست رهبران کشور خود را که فقط برای بهره کشی از انسان و کسب سود حداکثر و به اسارت کشیدن بشر به چنین جنایت غیرقابل انکاری دست زده است محکوم کند و وی را در کنار جنایتکاران جنگی نظیر هیتلر بنشانند. مگر جنگ امپریالیستی جنایت نیست؟ مگر نباید از کشتار میلیونی توسط لیبرالهای اروپائی سخن گفت؟

جنگ جهانی دوم از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ بمدت شش سال طول کشید. و از جنگ جهانی اول مهیب تر بود. صحنه سازان آن همان دموکرات لیبرالهای اروپا-آمریکائی بودند. در این جنگ کوره های آدم سوزی امپریالیستها به کار افتاد و با ماشین آدمکشی که روز و شب در کار بود و با نقشه و کارشناس و

تکنیک مدرن آدم می کشت، شش میلیون یهودی را در بازداشتگاهها و یا کوره های آدمسوزی کشتند، آمریکائی ها با بمب اتمی به جان ژاپنی ها افتادند و هیروشیما و ناکازاکی را، حتی پس آمادگی ژاپن به تسلیم، به خاکستر بدل کرده صدها هزار انسان بی دفاع و پر امید را نابود کردند. ولی هیچ بورژوائی حاضر نیست رهبران آدمکش بورژواهای اروپائی و آمریکائی را بخاطر این جنایات دهشتناک محکوم کند. محکومیت هیتلر که جنگ را باخت نیز برای خالی نبودن عریضه است. ارتشهای چند میلیونی، آلمان، اتریش، مجارستان، رومانی، چک، بلغارستان و... به شوروی حمله کرده و پشت سر خود زمین سوخته باقی می گذاردند و هر جنبنده ای را می کشتند. آلمانهای امپریالیست در عرض چهار سال ۲۰ میلیون نفر را در شوروی با تانک و توپ و هواپیما، "اس اس" و "اس آ" و "گشتاپو" و "وهرماخت" از دم تیغ بیدریغ نژاد پرستی گذراندند. در این جنگ ۱۱۰ میلیون سرباز شرکت داشتند که بجان هم افتاده و متقابلاً همدیگر را درو می کردند. ۲۷ میلیون قربانی شدند، ۲۵ میلیون افراد غیرنظامی کشته شدند که شش میلیون آنها یهودی بودند. شوروی بیست میلیون کشته داد. برای تولید وسایل نظامی که برای چنین کشتاری لازم بود صنایع کشورهای امپریالیستی سالها و با تمام ظرفیت و بطور شبانه روزی تولید می کردند، صدها اسیر را به بیگاری گرفته بودند، میلیاردها گلوله ی تفنگ و طپانجه و توپ و خمپاره و بمب تهیه کردند و بر سر یکدیگر ریختند. در الجزایر و ویتنام که سالها بر علیه سلطه فرانسه و آمریکا جنگیدند و آمریکائی ها حتی بمب شیمیائی ناپالم بر خلاف تمام موازین بین المللی بکار بردند، در هر کدام در طی سالها جنگ "تنها" یک میلیون نفر به قتل رسید.

همین جنگ ایران و عراق را در نظر بگیریم که هشت سال آرزگار طول کشید. در این مدت عراقیها شهرهای ایران را موشک باران کردند، در جبهه های جنگ گاز شیمیائی استفاده نمودند که صدای هیچ لیبرالی در دنیا در نیامد و تازه رژیم جمهوری اسلامی با توزیع کلید بهشت و ادعای سرفقلی آن جوانان را دسته دسته بروی مین می فرستاد تا با کشتار موج انسانی سنگرهای عراقی ها را اشغال کند. هشت سال جنگ خانمانسوز و پر قربانی یک میلیون کشته به جای گذاشت که معلوم نیست بتوانند در بهشت حتی با توصیه نامه خمینی یک خانه اجاره ای نیز پیدا کنند.

حال چگونه است که استالین یک تنه و یا حتی چند تنه و با تکیه بر حزب کمونیست بلشویک قادر شده در عرض مدت دبیرکلی آنها در زمان تدارک و سپس ادامه در صفحه ۵

به عقل...

جنگ جهانی دوم و دوران سازندگی شوروی بیست میلیون نفر را بکشد و بقولی تصفیه کند؟! خوب این تعداد را سبک سنگین کنید، بیست میلیون نفر! طبیعی است که برای کشتن بیست میلیون نفر باید حداقل چند میلیون نفر از آنها حفاظت کرده و سپس کلکشان را بکنند. یعنی در شوروی مردم و رهبران آن کار دیگری نداشتند جز اینکه همدیگر را طوری بکشند که حتی همه امپریالیستها باتفاق در طی دو جنگ جهانی با تسلیحات مدرن و سرسام آور خود، با صدها میلیون سرباز خود، قادر نشدند به حد کشتار آنها برسند!؟

برای کشتن بیست میلیون نفر با محاسبه تیر خلاص حداقل به سه گلوله نیاز است که شصت میلیون فشنگ را ضروری می سازد. اگر برای تیرباران و دفن هر کدام یک ساعت در نظر بگیریم با رقم بیست میلیون ساعت که معادل ۲۲۸۳ سال است رویرو می شویم، حتی اگر تصور کنیم که قربانیان استالین را با بولدزر دفن کرده باشند و هر ساعت هزار نفر را بخاک سپرده باشند باز با رقم عجیب ۲/۲۸ سال رویرو هستیم. توجه کنید عده ای باید ۲۴ ساعت بدون تنفس و هر ساعت هزار نفر را دفن کنند. اما برای دفن هزار نفر در هر ساعت و آنهم در سه شیفت به چند ده هزار آدم نیاز هست که کاری جز تدفین مقتولین در عرض این چند سال نداشته باشند. آنها باید سرزمینی را به وسعت حداقل بیست میلیون مترمربع کنده و خاکبرداری کرده باشند. حال معلوم نیست که دستگاههای امنیتی شرق و غرب چرا پس از گذشت ۸۰ سال از انقلاب اکتبر قادر نشده اند این قبور دستجمعی را پیدا کنند و ادعاهای خود را مستند سازند. آنها که در لهستان گور افسران لهستانی را که بدست نازیها قتل عام شدند پیدا کرده و آنرا به دروغ به شورویها نسبت می دهند، چرا قادر نیستند با دستگیری نوکرشان یلتسین این گورهای میلیونی را پیدا کنند؟

حال فرض کنیم که برای تولید ده هزار گلوله به یک روز زمان نیاز باشد. برای قتل عام بیست میلیون نفر به ۶۰۰۰ روز تولید گلوله بازاه هر نفر سه گلوله نیاز خواهد بود. ناگفته پیداست که این رقم معادل کار خستگی ناپذیر چند سال است. یا اینکه باید فرض را بر این بگذاریم که صنایع نوپای شوروی بجای تدارک جنگ علیه نازیسم و فاشیسم سالها در کار تولید فشنگ برای قتل عام مردم شوروی بوده است. ما از طول عمر سلاحها که با این همه شلیک گلوله فرسوده شده و باید تعویض شوند سخن نمی گوئیم. برای کشتار بیست میلیون نفر باید کارخانه های تسلیحاتی بر پا داشت، صنایع بولدزر سازی را براه انداخت، میلیونها تن مواد سوخت مصرف کرد، صدها هزار انسان را سالها در

برخورد به...

قبل از نین توسط اندیشمندان بورژوا به کار رفته است. آنچه نین کرده تدوین این نظریه و نتایج سیاسی مترتب بر آن است که صحت خود را در دو جنگ جهانی به اثبات رسانده است. خون میلیونها انسان که قربانی تجاوزات امپریالیستی اندگواهی بر درستی نظریه نین است. مخالفین این نظریه، جاده صاف کنهای همان محافلی اند که می خواهند مجدداً خلقهای جهان را به مسلخ امپریالیسم ببرند.

امپریالیسم انحصارگر است، توسعه طلب است، تجاوزکار است، دنیا را به مناطق نفوذ تقسیم می کند، منابع اولیه ممالک را چپاول می نماید، سرمایه صنعتی و بانکی در ممالک امپریالیستی در هم ادغام شده و سرمایه مالی را بوجود می آورد که امپریالیستها آنها را در کنار صدور کالا صادر می کنند و ملل را در چنبره وامهای امپریالیستی اسیر کرده و شیره جان آنان را می مکند. آنها ارتجاع سیاه را در ممالک زیر سلطه خود مستقر می کنند، نمونه های کنگو، مراکش، شیلی، آرژانتین، پرو، اندونزی، کویت، ترکیه، ایران و الجزایر در گذشته و... در مقابل ماست. مبارزه این ملل بر ضد امپریالیسم که به آزادی ویتنام، کامبوج، کره، لائوس، چین، ایران، الجزایر و... منجر شد یک مبارزه دموکراتیک برای حق تعیین سرنوشت خود بود. مبارزه ای ملی و استقلال طلبانه. این مبارزه با توجه به مضمون آن یک مبارزه دموکراتیک و نه کمونیستی است. آنکس که از مبارزه با امپریالیسم سرباز می زند به مبارزه دموکراتیک خیانت می کند و نمیتواند نام خود را دموکرات بگذارد.

دائرة المعارف مایر که در آلمان فدرال منتشر شده است و بهیچوجه نمی شود آنرا به داشتن تعصب نسبت به کمونیسم و لنینیسم منتسب کرد می نویسد: "در زمان امپریالیسم کلاسیک (۱۸۸۰ - ۱۹۱۸) در اروپا سیاست توسعه طلبانه ملی گرا توسعه یافت که متکی بر نظریه کاذب علمی (سوسیال داروینیسم) و آگاهی به ابلاغ تمدن بود. مشکلات سیاست داخلی و فشار رقابت اقتصادی به مسابقه ای میان قدرتهای اروپائی بر سر تقسیم جهان منجر شد که با تحت قیمومیت قرار گرفتن مصر در سال ۱۸۸۲ توسط بریتانیا آغاز گردید. رقیب عمده بر سر تقسیم آفریقا فرانسه بود که در غرب و شمال غربی آفریقا یک امپراطوری استعماری مستقر ساخته بود. چندی بعد آلمان، ایتالیا و بلژیک همین راه را تعقیب کردند. با پیشروی بریتانیای کبیر، فرانسه و آلمان در حیطه آسیا و اقیانوس آرام، با سیاست خارجی توسعه طلبانه روسیه و ژاپن و همچنین فعالیتهای ایالات متحده آمریکا قبل از همه در آمریکای لاتین، این سیاست در نیمه آخر قرن نوزدهم موقتاً به نقطه اوج رسید. منازعات قدرتهای امپریالیستی برای دستیابی به منابع مواد خام، بازارهای فروش و مناطق نفوذ ادامه در صفحه ۶

صنایع آدمکشی به کار گرفت تا افسانه کشتار بیست میلیون نفر درست از کار درآید. حال به بیست میلیون "جنایات استالین" بیست الی بیست و پنج میلیون جنایات هیتلر را در زمان جنگ جهانی دوم در شوروی نیز اضافه کنید خواهید دید که شوروی ۴۰ تا ۴۵ میلیون انسان خود را از دست داده است. این مقدار در آن تاریخ یک چهارم جمعیت شوروی و دو برابر و نیم جمعیت آنروز ایران است. کشوری که در عرض سی سال یک چهارم جمعیت خود را بدون محاسبه کشتار گارد سفیدها و جنگ اول جهانی از دست بدهد چگونه می تواند پوزه فاشیسم را به خاک بمالد و بشریت را از دست عفریت نژادپرستان امپریالیسم رها سازد و به ترقیات و تولیدی عظیم دست پیدا کند که به یکی از قدرتهای اقتصادی، سیاسی و نظامی بزرگ جهان بدل شود؟ با کدام نیروی فعال؟

چطور ممکن است که ۴۵ میلیون سر به نیست شوند و مردم شوروی آنرا از چشم استالین نبینند و حاضر باشند بیاد وی به خیابانها بریزند و جگر کیهان لندنی و سایر جیره مواحب بگیران بورژوا را بسوزانند؟

این محاسبات ساده نشان می دهد که دشمنان کمونیسم از هیچ دروغ و دغلی برای بدنام کردن کمونیسم دریغ نمی کنند. مبارزه ایدئولوژیک آنها علیه سوسیالیسم همواره ادامه داشته و خواهد داشت. کمونیستها باید چشمان خود را بر این تحریکات و اتهامات بگشایند و دستان کثیف دشمنان محیل طبقه کارگر را بشناسند. حال اگر شما تصور می کنید که این دروغپردازان زین پس از اکاذیب خود دست بر می دارند در اشتباهید زیرا هدف آنها هیچگاه کشف حقیقت نبوده و نیست که حال با خجالت از دروغپراکنی دست بردارند، بلکه توسعه افترا و مشوب کردن افکار بوده است. "چپ دموکرات" یکی از قربانیان این مبارزه شدید ایدئولوژیک امپریالیستها و نوکراتش است و این مبارزه ادامه دارد تا روزی که سوسیالیسم بطور قطعی پیروز شود. آنروز است که پرونده جنایات امپریالیستها که سر به میلاردها خواهد زد از پرده بیرون می افتد و ما از رفتن باین راه که امپریالیستها و نوکران نقابدارشان را افشاء کنیم خسته نمی گردیم و دین خود را به طبقه کارگر اعطا خواهیم کرد. □

از کمک های تان متشکریم

جمشید از آلمان ۱۵۰ مارک

۴ هوادار از انگلستان ۱۰۰ مارک

بدون نام ۳۵۰ مارک

از برهن ۱۵۰ مارک

پاریس ۵۰۰ فرانک

زنده باد اتر ناسیونالیسم پرولتری

دست غارتگران از ثروت زحمتکشان کوتاه باد

برخورد به...

نخست به جنگهای منطقه‌ای محدود و سرانجام به جنگ جهانی اول منجر شد. (Meyers Grosses Taschenlexikon جلد ۲۴ بزبان آلمانی).

در کتاب تاریخ جهان تدوین شده از طرف فیشر Fischer (Weltgeschichte جلد هشتم بزبان آلمانی) می‌آید:

«لیکن حال در سه دهه آخر قرن گذشته مناسبات بین‌المللی همواره متشنج تر می‌شد، اروپا به مرحله امپریالیسم پا گذارد. این اتخاذ روش طبقات رهبر منجر به تغییر بشمار شد. قبلاً در قرن نوزدهم از جانب متنفعین توجیهی ارائه می‌شد: نیاز به گسترش بازارهای فروش، اجبارات نظامی، تعهدات اخلاقی، سنتهای اخلاقی. پس از انتشار تحقیقات اقتصاددان انگلیسی جی. ای. هوبسن J.A. Hobson (۱۹۰۲) تحت عنوان امپریالیسم، متفکرین مارکسیست نیز به این مساله پرداختند. هیلفردینگ Hilferding در سال ۱۹۱۰ سرمایه مالی را منتشر کرد، کائوتسکی Kautsky سوسیالیسم و سیاست استعماری (۱۹۰۷)، روزا لوکزامبورگ Rosa Luxemburg اثر انباشت سرمایه (۱۹۱۳) و سرانجام لنین Lenin کتاب امپریالیسم آخرین مرحله سرمایه‌داری (۱۹۱۷) را منتشر ساختند. همه بر تغییر ساختاری سرمایه داری که سرمایه‌داری در واحدی بزرگتر شده بود، بر ادغام سرمایه مالی و صنعتی تاکید کردند. این واحدهای بزرگ برای تسخیر بازارهای فروش که بتدریج اشباع می‌شدند به نبردی تلخ با یکدیگر پرداختند.»

می‌بینید که بورژواها نیز از «چپهای دموکرات» ما «کمونیست‌ترند». آنها خودشان قبول دارند که امپریالیستی عمل کرده و می‌کنند و «چپهای دموکرات» ما بدنبال آب تظہیرند تا آنها را در آن غسل تعمید دهند. همین امر است که مشتی دست راستی را به همکاری با امپریالیستها می‌کشاند و بی‌خجالت از آنها طلب پول می‌کند و مشتی تروتسکیست را و می‌دارد که به وطن‌فروشی دست زند و ایران را در سفره حراج امپریالیستها قرار دهند و این موعظه خائنانه را سر دهند که گویا کمونیستها وطن ندارند و وطن فروشند. چه خوب تروتسکیست و نوکران امپریالیسم از «چپ» و راست در عمل بهم می‌رسند. خوانندگان «توفان» باید در نشریات مدعیان کمونیست و یا دموکرات و آزادخواه بدنبال این محک بگردند تا سره از ناسره تمیز داده شود.

هر جا که از واژه امپریالیسم مانند جن از بسم‌الله ترسیده شود، هر جا که با تمام نیرو تلاش شود از استعمال این مفهوم پرهیز گردد و توده مردم را با روح مبارزه دموکراتیک تربیت نگرداند، باید با هشجاری و دقت به آنجا و فقط برای افشاء آن سرکشید. نفی امپریالیسم لبخند به آمریکا است، چشمک به آلمان است و خنجر به پشت مردم ایران.

روی آب دارند، بعد از ظهرها قسمت شمالی ساحلی کیش که اقامت‌گاه محسن جان رفسنجانی بهرمانی می‌باشد، توسط پاسداران حراست از نوامیس به مدت دو ساعت قرق می‌گردد. جالب اینجا است که همسر این شاهزاده با لباس و روسری به ورزش اسکی روی آب نمی‌پردازد، بلکه با بیکینی. از قدیم‌الایام گفته‌اند که «مرگ خوبه ولی برای همسایه».

خبر سوم حکایت از غارت بیرحمانه نزدیک به ۳۰۰ میلیون دلار است که توسط سران حکومتی انجام گرفته است. این خبر به صورت اطلاعیه‌ای توسط جمعی از کارکنان سیستم بانکی کشور منتشر گردیده است. پیرو این اطلاعیه گزارش دقیقی درباره نحوه خروج ثروت زحمتکشان به صورت ارز توسط سردمداران حکومت جنایت و غارت جمهوری اسلامی انتشار یافته است.

در میان اسامی لیست منتشره نام رهبر حکومت جهل و تحجر ولایت فقیه آیت‌الله خامنه‌ای و «سردار سازندگی» هاشمی رفسنجانی و هم‌چنین جلال و قصاب ایران اسدالله لاجوردی دیده می‌شود.

توفان حرکت متهورانه و انقلابی کارکنان بانک مبنی بر انتشار لیست دزدان و غارتگران مال مردم حرکتی بزرگ در جهت افشای چهره این نامردمان تاریخ بشری دانسته و دست این عزیزان را در مبارزه می‌فشارد.

متن اطلاعیه منتشره بدین قرار است: ما جمعی از کارکنان سیستم بانکی کشور بر آن شدیم که غارتگران و دزدان حرفه‌ای خزانه ملی را که مبادرت به خروج میلیون‌ها دلار ارز از کشور کرده‌اند، جهت آگاهی عموم افشا کنیم. اقدام این دزدان حرفه‌ای حاکی از عمق جنایاتی است که طی ۱۸ سال اخیر بر ایران گذشته است.

بیت‌المال از گزند و دستبرد دشمنان داخلی و خارجی اسلام عزیز در امان باشد.

به خبر دیگری از فرزند اکبرشاه از دیاری دیگر گوش دهیم. همسر فرزند عزیز سلطان باغ‌های پسته سرزمین ایران بانویی است از دیار فرنگ (آلمان) و از آنجایی که این بانو علاقه مفراط و مبسوطی به اسکی

گیرد. آخر می‌بایست

سید باقر طباطبایی

محسن هاشمی رفسنجانی

محسن هاشمی رفسنجانی

مهدی خامنه‌ای حسینی

مهدی خامنه‌ای حسینی

مهدی خامنه‌ای حسینی

سعيد رفیق دوست

فاطمه رفیق دوست

محمود پسندیده

حسین جنئی

مصطفی صکر اولادی

مرضیه موسوی

مرتضی رفیق دوست

قاسم دعای

ناخوالا هاشمی

هادی خامنه‌ای

زهرا اردبیلی

سید صادق طباطبایی

حاج محمود فلاحیان

حاج رضا لاجوردی

حاج رضا لاجوردی

بیت‌المال از گزند و دستبرد دشمنان داخلی و خارجی اسلام عزیز در امان باشد.

به خبر دیگری از فرزند اکبرشاه از دیاری دیگر گوش دهیم. همسر فرزند عزیز سلطان باغ‌های پسته سرزمین ایران بانویی است از دیار فرنگ (آلمان) و از آنجایی که این بانو علاقه مفراط و مبسوطی به اسکی

گیرد. آخر می‌بایست

سید باقر طباطبایی

محسن هاشمی رفسنجانی

محسن هاشمی رفسنجانی

مهدی خامنه‌ای حسینی

مهدی خامنه‌ای حسینی

سعيد رفیق دوست

فاطمه رفیق دوست

محمود پسندیده

حسین جنئی

مصطفی صکر اولادی

مرضیه موسوی

مرتضی رفیق دوست

قاسم دعای

ناخوالا هاشمی

میکونوس...

اسرائیل بود، آزاد نمود.

این اولین بار نیست که موساد ترورها و قتل‌های این چنینی را انجام می‌دهد. هنوز خاطره جوان مراکشی که در سال ۱۹۸۳ در نروژ «اشتهاها» به قتل رسید، در خاطره‌ها باقی است. ولی این اولین بار است که دیگر کسی نمی‌تواند انکار کند که این قتل‌ها به دستور مستقیم رییس جمهور صادر گردیده است. اسناد این بار حتی برای نتانیاهو جای حاشا نیز باقی نگذاشته است. در این میان وضعیت امپریالیست‌ها و سینه‌چاکان آنها مضحک شده است. همین خانم مادلین آلبرایت وزیر امور خارجه آمریکا که چند روز پیش از این ترور در اسرائیل بسر می‌برد و مشکل صلح خاورمیانه را «تروریسم» فلسطینی‌ها می‌دید، در این مورد به جز سکوت نتوانست موضع دیگری اختیار کند.

رسانه‌های گروهی امپریالیستی بسیار کوشیدند تا می‌توانند جلوی موج تبلیغاتی را در این مورد بگیرند. این «دموکرات‌ها» که در چارچوب اختلافات با رژیم فاشیستی ایران رهبران حکومت ایران را در دادگاه میکونوس محکوم کرده ولی کوچکترین گام عملی در این محکومیت برنداشتند، این بار در قبال اسرائیل فقط به پخش خبر بسنده می‌کنند. دیگر نه دادگاه لاهه‌ای موجود است و نه سخنی از جنایت‌کار زمان صلح و جنگ. آن‌چه می‌ماند باز شدن هرچه بیشتر چشمان مردم جهان نسبت به چهره کریه این جنایت‌کاران و مردم‌ستیزان است. □

آزادی در بیان عقیده

در یکی از روزهای سرد زمستان در میدان سرخ مسکو یک خبرنگار اعزامی غرب پیرزنی را دید که در صف طویل انتظار مردمی که برای تجلیل از لنین در مقابل مقبره وی نوبت گرفته بودند، ایستاده است. به پیرزن نزدیک شد و با تمسخر پرسید: ببخشید ممکن است بفرمائید لنین برای شما چه معنی داشت. پیرزن نگاهی بوی کرد و گفت لنین برای من نان بود، آب بود، خوراک بود پوشاک بود، مسکن بود، کار بود، تحصیل بود، بیمه‌های درمانی و بهداشت بود، تامین آتیه خودم فرزندانم و نوه‌هایم و مردم شوروی بود، لنین برای من دوستی خلق‌های شوروی و تساوی آنها بود، لنین برای ما همه چیز بود، همانگونه که استالین برای ما همه چیز بود. آنها در دل ما زنده‌اند. خبرنگار غربی دهنش را گذاشت روی کولش و برگشت به غرب و تا می‌توانست با اعتقاد به آزادی بیان عقیده در مورد لنین و بویژه استالین دروغ نوشت.

نبرد...

مرد در کلیه عرصه‌ها و بویژه در عرصه اجتماع، آزادی انتخاب مذهب، احترام به نظر اکثریت و... مرگ تئوری آقای هانتینگتون است. وی مبلغ دوری و دشمنی میان ملل است. نزدیکی میان آنها را غیر ممکن می‌داند و نفرت بحق مردم جهان را از سیاست توسعه طلبانه، مداخله‌جویانه و جنایتکارانه امپریالیسم آمریکا را با زیرکی دشمنی با دستاوردهای فرهنگ غرب نشان می‌دهد. اگر وی به همزیستی فرهنگها که متناسب با رشد نیروهای مولده و گسترش افکار مترقی و مبارزه با افکار ارتجاعی تحول می‌یابد صحنه بگذارد، اگر قبول کند که مبارزه فرهنگها نیز نه مبارزه میان ناسیونالیستهای ملل بلکه مبارزه میان طبقات است و بر این اساس با پیروزی طبقه کارگر در جهان و ایجاد جامعه بی طبقه کمونیستی به خصلت طبقاتی فرهنگ نیز خاتمه داده می‌گردد و آنوقت تکلم بدو زبان و یا لذت بردن از دو موسیقی و رقصیدن بنحو اختصاصی هر گروه در هر منطقه جغرافیائی و... هیچگاه و هرگز منجر به کدورت میان مردم و اهرمن سازی و دشمن تراشی و دامن زنی به جنگ نمی‌گردد، آنوقت باید خویشتن را از قید تئوری‌های خود که انسانها و ملل و ممالک را به بهانه تعلق به حیطه‌های مختلف فرهنگی به دشمنی و عداوت نسبت بیکدیگر وا می‌دارد، رها کند. ولی آنکس که به واقعیت وجود طبقات و به واقعیت زنده مبارزه طبقاتی، به فرهنگ طبقاتی، به واقعیت دولت طبقاتی، به وجود امپریالیسم و منافع امپریالیستی، به نظام‌های گوناگون تکامل اجتماعی اعتقاد ندارد در مقابل تئوری هانتینگتون خلع سلاح شده است. وی نیز ناچار است بجای دوستی با طبقه کارگر سایر ملل و یافتن متحدین پایدار در ممالکی که در حیطه فرهنگهای متفاوت زیست می‌کنند، بجای تحکیم و تقویت روحیه برادری و همبستگی جهانی، در دام تئوریهای هانتینگتون بیافتد و مدعی شود که فرهنگ اسلام و یا کفسیوس و یا بودا و یا هندو نسبت به فرهنگ غرب برتری دارد و بجای برپائی جبهه جهانی واحد ضد فاشیستی و ضد امپریالیستی برای مبارزه بخاطر صلح و دهنه زدن به امپریالیسم افسار گسیخته آمریکا، به ناسیونالیسم مذهبی متعفن خود پناه برد و جبهه فرهنگی خود را بصف کشد و برادر کشی را برای پیروزی اسلام بر کفر یا نژاد ایرانی بر «بی‌نژادان» آمریکائی را تبلیغ کند. تئوریهای هانتینگتون ایجاد زمینه لازم برای تدارک یک جنگ جهانی جدید برای تقسیم مجدد جهان است. تنها کمونیستها با پیوستن به حزب واحد طبقه کارگر و از این طریق رهبری مبارزات مردم قادر خواهند بود خطر این تهدید نوین امپریالیسم را برای مردم روشن ساخته آنها را برای نجات خود آماده گردانند.

به یاد رفیق...

نتوانست در موضع مارکسیستی-لنینیستی قرار گیرد. وی هنوز در نبرد عظیمی که بین مارکسیسم-لنینیسم در عرصه گیتی درگیر است و سرنوشت انقلاب جهانی وابسته به آن است موضع مشخص و بی تردید نداشت وی هنوز باین اصل مهم نرسیده بود که مبارزه با امپریالیسم از مبارزه با رویزیونیسم جدا نیست. بدون افشاء کامل رویزیونیسم و طرد آن نمی‌توان بر امپریالیسم فائق آمد. وی در تخیل راه سومی بود که هرگز وجود نداشته و نخواهد داشت.

چه گوارا نتوانست انقلاب آمریکای لاتین را بر پایه مارکسیسم-لنینیسم طرح ریزی کند. او با همه علاقه‌ای که نسبت به خلق داشت نتوانست این آموزش بزرگ مائوتسه‌دون را بدرستی بموقع اجراء گذارد: «جنگ انقلابی، جنگ توده‌های خلق است نمی‌توان این جنگ را پیش برد مگر با بسیج آنها و با تکیه بر آنها».

چه گوارا این آموزش دیگر مارکسیسم-لنینیسم را نیز که رفیق مائوتسه‌دون بیان کرده است نادیده گرفت: «برای انقلاب کردن باید حزب انقلابی وجود داشته باشد. بدون حزب انقلابی، بدون حزبی که بر پایه تئوری انقلابی مارکسیستی-لنینیستی و اسلوب انقلابی مارکسیستی-لنینیستی بر پا شده باشد نمی‌توان طبقه کارگر و توده‌های عظیم خلق را در مبارزه بر ضد امپریالیسم و چاکرانش به پیروزی رهبری کرد».

زندگی و مرگ چه گوارا برای همه انقلابیون و همه مارکسیست‌ها-لنینیستها درسه‌های گرانبهائی در بر دارد. خاطره چه گوارا در نزد خلقهای جهان همیشه گرامی خواهد بود. «نقل از "توفان" شماره ۳ مهرماه ۱۳۴۶».

بورژوازی امپریالیستی که تیر زهرآگینش را به قلب چه گوارا نشاند امروز قصد دارد از چه گوارای انقلابی و آرمانپرست و علاقمند به زندگی مردم و که در راه آنها جان خود را فدا کرد، موجودی بی ضرر و «رومانتیک» و غیر انقلابی بسازد که فقط باین مفهوم سرمشقی برای نسل جوان باشد. بورژوازی مکار همواره این سیاست موزیانه را به پیش برده است که شکل را از مضمون انقلابی آن زدوده و از آن مجسمه تقدس ساخته است. باید از نکات مثبت زندگی چه گوارا الهام گرفت و اشتباهات وی را در مورد بی توجهی به اهمیت نقش حزب طبقه کارگر، بی توجهی به مبارزه توده‌ها و نقش تاریخساز آنها، پربها دادن به نقش قهرمانان و مبارزه جدا از توده‌ها و کم بهادادن به نقش مبارزه ایدئولوژیک بررسی و تصحیح کرد و از آن سلاخی برای مبارزه علیه امپریالیسم ساخت و به گفته خود وی باید یک، دو، سه و صدها ویتنام علیه امپریالیسم آمریکا بوجود آورد. تجلیل از چه گوارا آموزش از خدمات و پرهیز از خطاهای وی است. □

TOUFAN

توفان

Nr.36 Nov. 97

نبرد فرهنگ‌ها زیربنای فکری «نظم‌نوین» امپریالیستی (۶) (تئوری ادواری فرهنگ‌ها، یک تئوری فاشیستی)

ایجاد نمی‌کند. اینجاست که دم خروس تئوریهای اسپنگلر از استدلالات مدرن آقای هانتینگتون نمایان می‌گردد. اعتراف باینکه ارزشهای مادی و معنوی‌ای در جهان وجود دارد که دست‌آورد مجموعه بشریت بوده و باید به‌همین عنوان برسیم شناخته شود و مبارزه بشریت مترقی چه بخواید و چه نخواهد در این راستا پیوسته پیش می‌رود از جمله احترام به حقوق بشر، کسب حق کار برای همه انسانها، پایان دادن به بهره‌کشی انسان از انسان، استقرار تساوی حقوق زن و ادامه در صفحه ۷

آقای هانتینگتون در اثر خود به این سؤال که آیا امکان پیدایش یک فرهنگ همه‌گیر جهانی وجود دارد پاسخ منفی می‌دهد و مدعی است که باید میان مدرنیسم که دست‌آورد غرب است با فرهنگ غرب که بسیار کهنسالتر از مدرنیسم است فرق گذارد. بسیاری از ممالکی که با ما دشمن‌اند از این مدرنیسم استفاده می‌کنند بدون اینکه به فرهنگ غرب نزدیک شوند. حتی جهانی شدن و سایل ارتباط جمعی و آموزش زبان انگلیسی و مسافرت‌های مردم به حیطه‌های فرهنگی طرفهای مخالف کوچکترین زمینه‌ای را برای نزدیکی فرهنگها

به یاد رفیق انقلابی ارنستو «چه» گوارا

چه گوارا آرزو می‌کرد، صدها و هزارها دست بی‌تزلزل برای بلند کردن و بکار بردن تفنگ وی دراز خواهد شد. امپریالیستهای آمریکا و چاکران آنها بیهوده به شادی نشسته و پنداشته‌اند که نبرد مسلحانه خلق بولیوی و خلقهای دیگر آمریکای لاتین با مرگ چه گوارا پایان خواهد رسید. این نبرد مقدس پیش از چه گوارا وجود داشته و پس از او نیز وجود خواهد داشت از واقعیت اجتماعی برخاسته و جز نفی این واقعیت فرو نخواهد نشست. چه گوارا در انقلاب کوبا نقش بزرگی ایفاء کرد و پس از انقلاب نیز در امر ساختمان سوسیالیسم از یک سلسله از مواضع درست بدفاع پرداخت. وی برخلاف نظریه رویزیونیستها مخالف آن بود که سود و ذینفعی مادی که از عوامل محرک جامعه سرمایه‌داری است به‌همین عنوان در جامعه سوسیالیستی وارد شود. وی برآن بود که کوبا باید برخلاف تلقینات رویزیونیستها بتوسعه تولید صنعتی و کشاورزی همه‌جانبه بپردازد و به یک محصوله بودن اقتصاد خاتمه دهد. وی عقیده داشت که باید قهر ضدانقلابی امپریالیسم آمریکا را با قهر انقلابی پاسخ گفت. جز این راه دیگری وجود ندارد. ولی در عین حال چه گوارا در یک سلسله از مسایل ادامه در صفحه ۷

سی سال از تیرباران رفیق "چه" گوارا، پزشک آرژانتینی تبار و وزیر دارایی کوبا پس از انقلاب آن کشور می‌گذرد. وی خدمت به بشر را نه در خدمت از طریق حرفه پزشکی بلکه در مبارزه انقلابی برای رهایی بشریت از قید بهره‌کشی انسان از انسان و نابودی نظام بربرمنش سرمایه‌داری جستجو کرد. رفیق "چه" گوارا سرانجام در مبارزه انقلابی در بولیوی به اسارت ارتش مزدور بولیوی در آمد و بدست ماموران سازمان "سیا" آمریکا که در تعقیب وی بودند تیرباران شد. "توفان" در سی سال پیش نظر خود را در مورد راه "چه" گوارا که پس از وی به گواریسیم و کاستریسم بدل شد و سرانجام به راه جدائی از مبارزه توده‌ها و انتظار از معجزه قهرمانان انجامید اعلام داشت. این موضع پس از سی سال هنوز به قوت خود باقی است و بیان آن از روشن بینی "توفان" حکایت می‌کند:

"مرگ" چه "گوارا"

مردی که زندگی خود را در راه انقلاب نهاده بود به تیر جنتایتکاران از پای در آمد. چه گوارا، انقلابی پاکباز و پرشور آمریکای لاتین در میدان پیکار به شهادت رسید. شهادت او برای همه خلقهای جهان ضایعه دردناکی است. و نیز جانبازی او برای همه مبارزان راه خلق انگیزه تازه‌ای است. بدون تردید، همانطور که

«میکونوس» اسرائیلی

ترور نافرجام خالد مشعل یکی از رهبران سیاسی «حماس» در امان پایتخت اردن به دستور شخص نتانیاو رییس جمهور اسرائیل، ضربه سنگینی به حکومت این کشور وارد آورد.

بر اساس گزارشات منتشر شده شخص نتانیاو علیرغم تردیدهای موساد سازمان جاسوسی اسرائیل به عوامل این سازمان دستور قتل خالد مشعل در امان را صادر می‌کند. مأمورین موساد با استفاده از گذرنامه‌های جعلی کانادایی به عنوان توریست وارد اردن شده و با استفاده از سم مهلکی که از کشف‌های تازه در قتال‌خانه‌های اسرائیل است، بر سر راه مشعل قرار گرفته و او را مسموم می‌نمایند. ولی ماجرا آن‌گونه که در مخیله نتانیاو و موساد پرورده شده بود، پایان نگرفته، بلکه مأمورین موساد توسط مردم دستگیر شده و خالد مشعل به بیمارستان انتقال می‌یابد.

ملک حسین پادشاه اردن که شخصیت سیاسی‌اش را برای صلح با حکومت تروریستی اسرائیل بسیار ارزان به این کشور فروخت، پس از نتانیاو از بازندگان اصلی این ماجرا بود. او شخصاً از اسرائیل خواست تا پادزهر سم به کار گرفته شده را در اختیار اردن قرار دهد، زیرا مرگ مشعل حداقل مرگ سیاسی ملک حسین به شمار می‌رفت. اسرائیل برای این که کار به جاهای باریک تر نکشد نه تنها پادزهر سم مهلک را در اختیار اردن گذارد، بلکه در قبال آزادی دو مأمور موساد چند تن از اعراب زندانی و بویژه شیخ احمد یاسین بنیانگذار حماس را که از ۸ سال پیش در زندان ادامه در صفحه ۷

سخنی با خوانندگان

نشریه‌ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. این نشریه حاصل همکاری «حزب کار ایران» و «سازمان کارگران مبارز ایران» است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع‌آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزئی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخارج گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

حساب بانکی
TOUFAN MAINZ
VOLKSBANK
BLZ. 51390000 KONTO NR. 5396913
GERMANY

آدرس
TOUFAN FARD
POSTFACH 100113
60001 FRANKFURT
GERMANY

پیش بسوی تشکیل حزب واحد طبقه کارگر